

مجموعهٔ تاریخ برای نوجوانان ۱۷

روشنگری

مالکوم یاب
ترجمه: پاشائی



مجموعهٔ تاریخ برای نوجوانان ۱۷

روشنگری

مالکوم یاپ
ع. پاشائی



زمستانهای مازیار

تهران، ۱۳۵۹



انجمن فیلسوفان

شده است؟ خردورزان از کجا پیدا شدند؟ برخی شاید بگویند که تا بوده چنین بوده. و البته درست است که همیشه کسانی بوده‌اند که از آنچه می‌گذشت انتقاد می‌کردند و کسانی هم بوده‌اند که راه و رسم نوی برای زندگی آورده‌اند چون حضرت محمد(ص) و حضرت عیسی، سقراط و بودا. همچنین برخی از دانایان قرون وسطی، چه مسیحی و چه مسلمان، در رنسانس اروپائی [جنبش تجدید حیات] خیلی بیش از این‌ها بودند. (در باب رنسانس نگاه کنید به لئوناردو داوینچی؛ لوتر، ایراسم و لویولا از همین مجموعه) ولی اگرچه آن‌ها خود سؤالاتی می‌کردند، اما عادت سؤال کردن را به مردم یاد ندادند. در واقع، گاهی جواب‌های خود آن‌ها می‌بایست موضوع اعتقاد پیروان‌شان باشد. دیگران، خصوصاً جوانان، می‌گفتند که عادت سؤال کردن عادت کاملاً تازه‌ئی است.

میان پیران و جوانان فرق است.

امروزه همه کس از همه چیز می‌پرسند؛ هیچ چیز را قطعی و مسلم نمی‌دانند. چرا باید خانواده داشته باشیم؟ کلیسا به چه دردی می‌خورد؟ چرا باید کاری را که معلم می‌گوید بکنیم؟ چرا نباید کاری که دل‌مان می‌خواهد بکنیم؟ این‌ها از نوع سؤالاتی است که همیشه می‌پرسند.

برخی‌ها نان پرسیدن‌شان را می‌خورند. کتاب می‌نویسند، در روزنامه یا دانشگاه کار می‌کنند، در رادیو و تلویزیون و در مجلس حرف می‌زنند. همه از چیزهایی که در پیرامون‌شان می‌گذرد انتقاد می‌کنند. برخی راه‌های نوی برای به‌انجام رساندن کارها پیشنهاد می‌کنند. به این مردم، برای فکر کردن‌شان، البته هر یک به نوعی، پول می‌دهند. به این جور آدم‌ها می‌گویند آنتلکتوئل (Intellectual) یا خردورز و روشنفکر. شیوه اندیشه و عمل ما غالباً نتیجه کار آن‌ها است.

این عادت سؤال کردن از کجا پیدا

پیران آن کاری را می‌کنند که به آن‌ها گفته‌اند که بکنند اما جوان‌ها می‌خواهند خودشان تصمیم بگیرند. این هم درست است که فقط در این سال‌های اخیر بود که مردم معمولی این گونه پرسیدن را آغاز کرده‌اند. ولی این عادت واقعاً در اروپای قرن هجدهم شروع شد خصوصاً در فرانسه. در آن موقع فرانسه بزرگ‌ترین، ثروتمندترین و پر جمعیت‌ترین کشور اروپای غربی بود. سراسر اروپا زبان و فرهنگ فرانسوی را پذیرفته بودند.

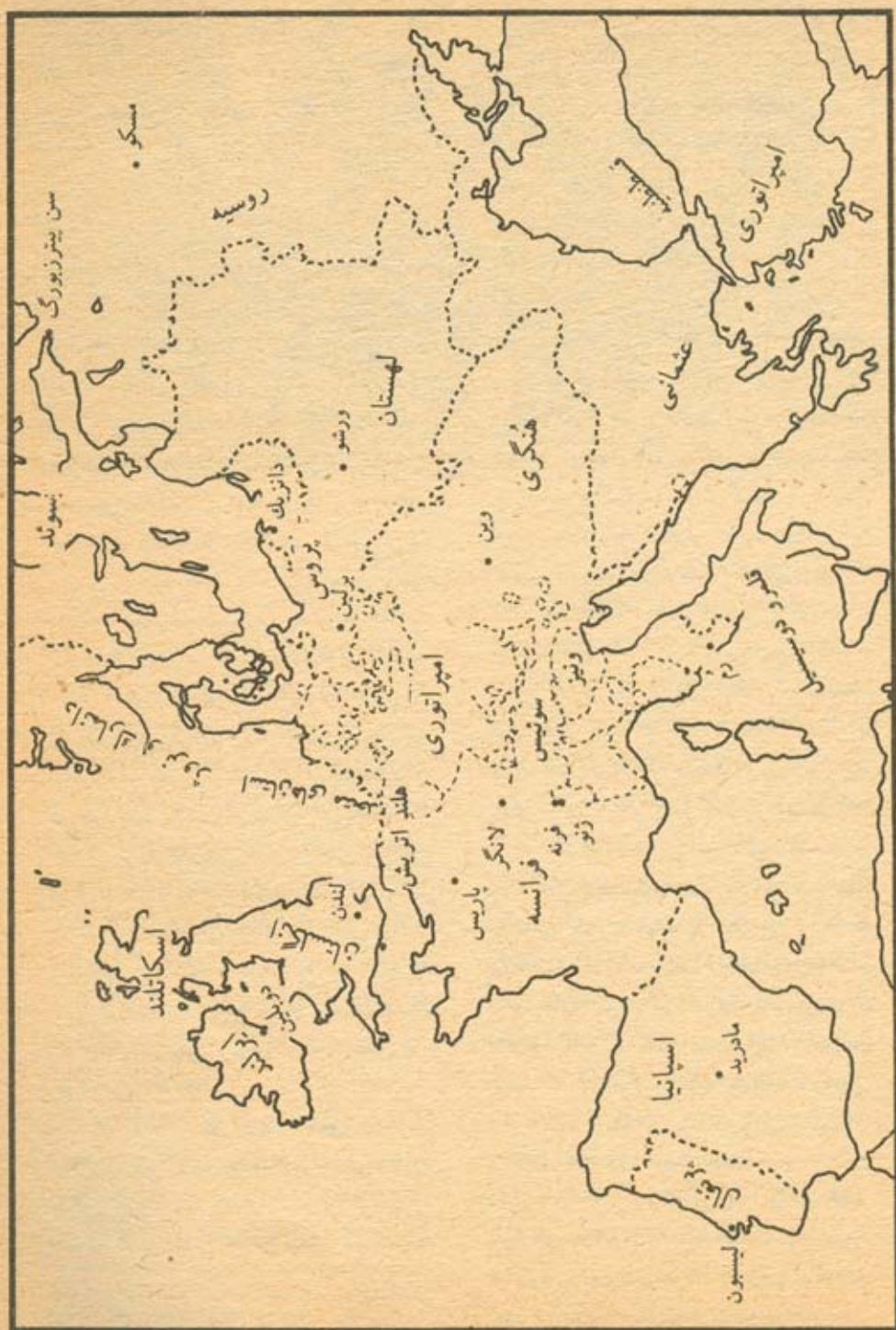
نخستین خردورزان گروهی بودند که در فرانسه به آن‌ها فیلسوف می‌گفتند. کلمه فیلسوف به معنی «دوستدار دانائی» یا «اندیشنده» است اما در قرن هجدهم فیلسوف، دانشمند و مهندس و مورخ هم بود. و در این کلمه همه این معانی وجود داشت. فیلسوف کسی بود که در هر دانشی خصوصاً دانش نو، دستی و علاقه‌نی داشت. ما این جنبش را که این فیلسوفان آن را رهبری می‌کردند روشنگری می‌خوانیم. این دقیقاً کاری است که آن فیلسوفان می‌خواستند بکنند. آن‌ها فکر می‌کردند که گذشته پر از تاریکی است، یعنی تاریکی جهل و خرافات و تعصب، یعنی آن زمانی که مردم اعتقادشان همان چیزهایی بود که کشیشان می‌گفتند و کاری را می‌کردند که نجبا می‌گفتند. این فیلسوفان فکر می‌کردند که به این تاریکی پرتوی از نور، یعنی نور خرد، می‌افکنند.

منظور ما از خرد یا عقل چیست؟ وقتی که می‌گوئیم فلان چیز دلیلی* دارد منظور این است که در باب آن توضیحی هست که ما را قانع می‌کند. اگر مدرسه

* توجه داشته باشید که کلمه reason در زبان انگلیسی هم به معنای «عقل» است و هم «دلیل عقلی» م.

رفتن‌تان دیر شود شاید بگویند که علت آن تأخیر اتوبوس بود؛ حتی اگر معلم حرف‌تان را باور نکند باز شما فکر می‌کنید که قبول این دلیل امکان‌پذیر است. یا می‌توان گفت که عذر معقولی است. اما فرض کنید که به معلم بگویند که علت تأخیر شما این بود که چند نفر از ساکنان کره مریخ جلوتان را گرفته باشند؛ معلم فکر می‌کند که شما یا دیوانه‌اید یا بی‌ادب - فکر می‌کند که این دلیل نامعقول است. به عبارت دیگر ما بعضی از عذرها را معقول می‌دانیم و بعضی را نامعقول. گرچه توضیح تفاوت این دو دشوار است اما می‌دانیم کدام معقول است و کدام نامعقول. امروزه توقع داریم که همه چیز، از حرکت سیارات گرفته تا قیمت شیرینی، توضیح معقولی داشته باشد، این تصور را درباره مردم هم به کار می‌بریم. اگر به ما بگویند که فلان کار را بکنید شاید بپرسیم «چرا؟». اگر جواب این باشد که «به این دلیل که من این طور می‌گویم»، شاید فکر کنیم که این نامعقول است، یا شاید هم بگوئیم که منصفانه نیست. شیوه تفکر ما بر مبنای عقل استوار است.

اما همیشه این طور نبوده است. در زمان این فیلسوفان انسان‌ها هنوز به علل جادویی باور داشتند یا فکر می‌کردند که دلائلی فراتر از دسترس انسان‌های معمولی وجود دارد. مردم آن کاری را می‌کردند که به آن‌ها گفته بودند. نخست این فیلسوفان بودند که گفتند مردم باید بتوانند خودشان فکر کنند، استدلال کنند، و راه درست زیستن خود را خود انتخاب کنند. به این دلیل این عصر روشنگری را گاهی عصر خرد هم خوانده‌اند. از آنجا که این فیلسوفان نمی‌پذیرند که به آن‌ها بگویند چنین و چنان ببندیش، بلکه خواهان حق



اندیشیدن‌اند، آنان را آزاداندیش هم می‌خوانند.

صدتانی فیلسوف بودند. در این کتاب ما به چند تن معروف آن‌ها اشاراتی می‌کنیم. دولتمردان و فرمانروایانی هم بودند که از اندیشه‌های این فیلسوفان پیروی می‌کردند. به برخی از این مردان هم اشاراتی می‌کنیم. ولی پیش از این کار باید در باب زمان و مکان زندگی اینان بیشتر بدانیم.

اروپای قرن هجدهم

قرن هجدهم اروپا خط فاصل تاریخ جهان است. در این دوره تغییرات بزرگی پدید آمد: رشد جمعیت خیلی سریع‌تر از پیش بود - در سال ۱۸۰۰ جمعیت اروپا به‌دو برابر سال ۱۷۰۰ رسیده بود؛ راه و روش تغذیه مردم پیشرفت کرده بود - مراد ما انقلاب کشاورزی است؛ در انگلستان انقلاب صنعتی بر مبنای قدرت بخار آغاز شد؛ در فرانسه در پایان همین قرن انقلاب سیاسی بزرگی رخ داد. این کتاب را می‌توان انقلاب فکری نامید (س ۱).

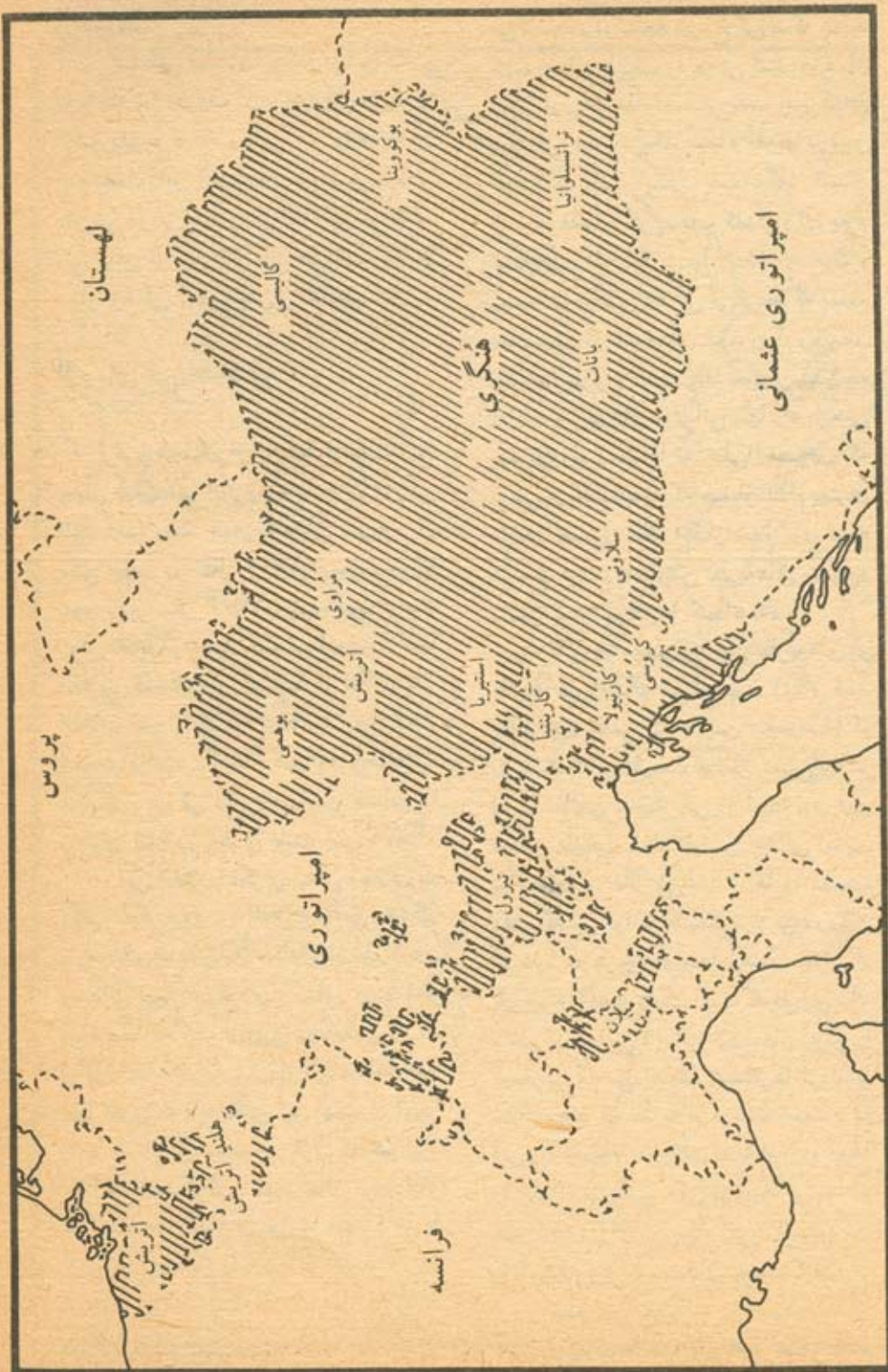
این انقلاب فکری، یعنی انقلاب در روش تفکر مردم - به انقلاب علمی بستگی دارد. علم جدید کاملاً متفاوت از علم قرون وسطائی بود. در قرون وسطی مردم فکر می‌کردند که بسیاری از حقایقی را که درخور شناختن بود پیش از این شناخته‌اند. تنها کاری که باید بکنند این است که آن‌ها را با هم تطبیق دهند. در قرن هجدهم این عقیده دیگرگون شد. حالا مردم فکر می‌کردند که آن‌ها می‌توانند جهان را با گردآوری حقایق تازه درک کنند. لذا آن‌ها در همه چیز، از ستارگان آسمان گرفته تا

* اشاره است به اسناد پایان کتاب.

گیاهان و حشرات پیرامون خود تحقیق می‌کردند. و در نتیجه شروع کردند که عقاید کهنه در باب طبیعت را عوض کنند. در همان زمان اروپائی‌ها راه سفر به سرزمین‌های جدیدی را در آمریکا، آسیا و آفریقا در پیش گرفتند. (در این باب نگاه کنید به مجموعه‌های کریستف کلمب و ادویه و تمدن‌ها) ملل دیگری را دیدند که به‌راه و رسم‌های دیگری زندگی می‌کردند که بسیار متفاوت‌تر از شیوه‌های معمول اروپائیان بود. لذا شروع کردند به از خود پرسیدن که آیا راه و رسم‌های اروپائی تنها راه یا حتی بهترین راه است یا نه. علی‌الخصوص که برخی می‌اندیشیدند که چینیان نظام بهتری دارند. تصور شك آغاز شده بود. مردم شروع کردند به ساختن نظریه‌های جدید و دانش نو را در آن‌ها گنجانند.

یکی از مهم‌ترین این نظریه‌های نو نظریه سر ایساک نیوتن بود. (نگاه کنید به انقلاب علمی از همین مجموعه) او می‌گفت که بر طبیعت قوانین معینی حاکم است. قانون جاذبه یکی از آن‌ها بود. این قوانین طبیعت همان قوانین خدائی است. با مطالعه و تفکر می‌شود آن‌ها را فهمید. وقتی که این قوانین طبیعت درک شود روشن می‌شود که هر چه در جهان هست جزئی از يك طرح و قصد بزرگ است که قصدهی نيك و خیر است (س ۲). این فیلسوفان نیوتن را بسیار بزرگ می‌داشتند. کوشش‌ها کردند تا نشان دهند که نظریه او درست است و در این راه جمله‌ها ساختند که ما امروزه آن‌ها را ابلهانه می‌یابیم. یکی از آن‌ها نوشت که خدا كك را برای آن سیاه آفرید تا بشود آن را آسان روی پوست‌های سفید گرفت.

تمام این تغییرات در جمعیت، در کشاورزی، در صنعت و در تفکر دست به‌هم



اروپا در اواسط قرن هجدهم. قسمت هابسبورگ قلمرو خاندان اتریشی هابسبورگ است.

ثروت چنین جامعه‌ئی است، و مردم کمی که مالک بیش‌ترین زمین‌ها هستند کاملاً در رفاه‌اند. در اروپا این اقلیت را نجبا می‌نامند. بیش‌تر مردم فقط قطعه زمین کوچکی داشتند و این‌ها دهقان بودند. از نجبا بودن یا در شمار دهقان بودن شما به‌پدرتان بستگی داشت و تغییر این وضع تقریباً ناممکن بود. در واقع نجبا سعی می‌کردند که خیال‌شان از این بابت راحت باشد که کسی چنین کاری نکند. در دولت ایتالیائی ونیز کتابی بود به‌نام کتاب طلائی. در این کتاب اسم همه خاندان‌های نجبا را نوشته بودند و تقریباً اضافه کردن اسم‌های جدید ناممکن بود. شعار جامعه سنتی می‌توانست يك چنین چیزی باشد

«مثل پدر مثل پسر».

نجبای اروپائی بر دهقانان آقائی می‌کردند، و دهقانان هم اجاره‌دار و اجیر آن‌ها بودند در پروس و اتریش نجبا عملاً بر زندگی دهقانان‌شان تسلط داشتند. در پروس این سلطه قانونی بود.

بهترین مشاغل مال نجبا بود. آن‌ها در ارتش افسر بودند و در حکومت و کلیسا مشاغل بالا را داشتند. آن‌ها از زیر بسیاری از مالیات‌هائی که مردم معمولی می‌پرداختند شانه خالی می‌کردند. مختصری مالیات می‌دادند و در خیلی از انواع جنایاتی که مرتکب می‌شدند آن‌ها را محاکمه هم نمی‌شد کرد.

این‌ها را امتیازات نجبا می‌نامیدند. امروزه وقتی که می‌گوئیم کسی از امتیازی برخوردار است منظور این است که چیزی دارد که مستحق آن نیست. ولی در سال ۱۷۰۰ منظور از امتیاز چیزی بود که نجبا مثل يك حق قانونی دارای آن بودند. البته استثنائاتی هم پیدا می‌شد.



کاریکاتوری از آن زمان که وضع غم‌انگیز دهقانان را نشان می‌دهد که کلیسا و اشراف حکومتگر بر آنان سوارند.

دادند تا يك انقلاب اجتماعی پدید آورند - یعنی تغییر در شیوه همزیستی مردم.

جامعه سنتی

جامعه اروپا در سال ۱۷۰۰ يك جامعه سنتی بود. جامعه سنتی آن است که مرکب از گروهی باشد که تحت يك سلسله از قواعد معین با هم زندگی کنند. اگر این قواعد را از گذشته گرفته باشند آن جامعه را سنتی نامند. راه‌های دیگری هم هست که بتوان با آن‌ها جامعه سنتی را شناخت. در چنین جامعه‌ئی مردم چندان به کوچ و سفر نمی‌پردازند. در گروه‌های کوچک زندگی می‌کنند، چندان کاری به کار حکومت ندارند. بیش‌ترشان به‌مدرسه نمی‌روند و خواندن نمی‌دانند. در روستاها زندگی می‌کنند نه در شهرها. زمین مهم‌ترین منبع



چهل مردم: دهقانان فرانسه به این بالون حمله می‌کنند به این خیال که ماه است و به زمین افتاده.

زیرک پای‌شان به مدرسه باز شد و مشاغل بهتری مثل وکالت و طبابت و غیره نصیب‌شان شد، و طبقه متوسط جدیدی تشکیل دادند. ولی پسرهای فقط وقتی توانستند به مدرسه بروند که در مقابل مشکل خانواده ایستادگی و غلبه کنند. بعد اغلب عصبانی می‌شدند. چند تن از فیلسوفان این دوره از این راه شروع کردند.

این جامعه سنتی را با یک جامعه جدید مقایسه کنید. در یک جامعه جدید غالب مردم شهرنشین‌اند. می‌توانند بخوانند. بسیار سفر می‌کنند. حکومت سهم بزرگی در زندگی‌شان دارد. اگرچه درست است که هنوز داشتن پدر ثروتمند یا دوستان دینفوذ کومک خوبی است اما حالا مثل گذشته آنقدرها مهم نیست. وجود شما بیش‌تر بستگی دارد به آنچه می‌توانید بکنید، نه به آنچه پدرتان کرده است. اگر نتوانید کاری را که بر عهده دارید انجام دهید

خیلی از نجبا آه در بساط‌شان نبود. در سال ۱۷۸۹ در فرانسه حدود ۲۵۰۰۰ تن از نجبا بودند، اما کم‌تر از هزار نفرشان واقعاً دارا بودند. در بعضی از کشورها برای این که کسی در شمار نجبا در آید امکان‌پذیر بود. در فرانسه و خصوصاً در انگلستان می‌بینیم که تجار و صاحبان مقامات از نجبا شدند. اما، در فرانسه آن‌ها را نجبای دسنت دوم می‌دانستند.

شمار اندکی از مردم در شهرها زندگی می‌کردند. زندگی در اینجا آنقدر سخت نبود که در روستاها، ولی خانواده همچنان در تعیین مشاغل و منزلت مردم بسیار مهم بود. در شهر آلمانی فرانکفورت که در ساحل رود ماین است قانونی بود که مردم را به پنج گروه اجتماعی تقسیم می‌کرد. هر گروه مکلف بود که لباس متفاوتی بپوشد تا زود معلوم شود که از کدام گروه است. ولی شهرها دستخوش تغییر می‌شد. پسرهای



در سالن مد لباس

که اولین آزمایش‌های پرواز با بالنون صورت گرفته بود. در ۱۷۸۳ بالونی نزدیک پاریس فرود آمد و دهقانان آن را تکه پاره کردند به این خیال که ماه است. فقط دهقانان نبودند که خرافاتی بودند. پزشک فرمانروای ایالت آلمانی باواریا به او تجویز کرد که تصویر مریم عذرا را بخورد تا ابله‌اش شفا پیدا کند. او هم خورد.

فیلسوفان احساس ناکامی می‌کردند. فکر می‌کردند که از مردم دیگر با هوش‌ترند. بهر جا که نگاه می‌کردند امتیازات و جهل و خرافات می‌دیدند. مردم اگر فکر می‌کردند می‌فهمیدند که این چیزها چقدر نادرست است. اما آن‌ها فکر نمی‌کردند. فقط هر چه به آن‌ها می‌گفتند می‌پذیرفتند. چرا این طور بود؟ فیلسوفان از این بابت نجبا را سرزنش می‌کردند. فیلسوفی به نام هولباخ نوشت «که آیا برای توده مردم درست است که بکریز کارکنند تا جورکش بطلت، تجمل، و

مرخصید؛ اما نمی‌شد نجیب‌زاده‌نی را از کار بیکار کرد. تغییر از جامعه سنتی به جامعه جدید تغییری بنیادی است. اهمیت این فیلسوفان در این است که راه دیگرگون کردن چیزها را به ما نشان دادند.

شمار فیلسوفان کم بود. آن‌ها از طبقه متوسط، نجبا و کلیسا بودند. فقط چند تن از راه نوشته‌هایشان نان می‌خوردند. کتاب گران بود. آنسیکلوپدی یا دانشنامه - که بعد از آن سخن خواهیم گفت - چهارده پوند قیمت داشت، که در آن زمان پول کلانی بود. بیش از نصف مردم فرانسه خواندن نمی‌دانستند. مثل امروزه، غالب کسانی که می‌توانستند بخوانند سرگذشت ماجراجوئی‌ها را به کتاب‌های جدی این فیلسوفان ترجیح می‌دادند. بازار افسانه‌های پریان گرم بود. مردم به جادو جنبل اعتقاد داشتند. یکی را در سال ۱۷۸۰ به نام جادوگر در فرانسه کشتند، و این وقتی بود

ENCYCLOPÉDIE,
O U
DICTIONNAIRE RAISONNÉ
DES SCIENCES,
DES ARTS ET DES MÉTIERS,
PAR UNE SOCIÉTÉ DE GENS DE LETTRES.

Mis en ordre & publié par M. **DIDEROT**, de l'Académie Royale des Sciences & des Belles-Lettres de Prusse; & quant à la **PARTIE MATHÉMATIQUE**, par M. **D'ALEMBERT**, de l'Académie Royale des Sciences de Paris, de celle de Prusse, & de la Société Royale de Londres.

*Tantum series juncturaque polles,
Tantum de medio sumptis accipis honoris!* HORAT.

TOME PREMIER.



A PARIS,

Chez { **BRIASSON**, rue Saint Jacques, à la Science.
DAVID l'aîné, rue Saint Jacques, à la Plume d'Or.
LE BRETON, Imprimeur ordinaire du Roy, rue de la Harpe.
DURAND, rue Saint Jacques, à Saint Landry, & au Griffon.

M. DCC. LL

AVEC APPROBATION ET PRIVILEGE DU ROY.

رو جلد دانشنامه

آن‌ها را به کیفر می‌رساند. آنان می‌پرسیدند که چرا مردم را راحت نمی‌گذارند تا هر چه را که دل‌شان می‌خواهد باور کنند؟ آنان طالب تحمل و بردباری بودند. لذا فیلسوفان به‌دو تا از نهادهای بزرگ جامعه سنتی اروپائی، یعنی به‌طبقه نجبا و کلیسا، حمله می‌کردند.

حرص دسته‌نی خون‌آشام مفتخوار فاسد باشد؟» اما، از این هم بیش‌تر کلیسا را ملامت می‌کردند. کلیسا خیلی ثروتمند بود و قدرت بسیار داشت. تعلیم و تربیت را در اختیار داشت. فیلسوفان می‌گفتند که این کلیسا است که به‌مردم دروغ می‌گوید و آن‌ها اگر این دروغ‌ها را باور نکنند کلیسا



تشریح (از دانشنامه)

دانشنامه

مهم‌ترین اثری که این فیلسوفان پدید آوردند انسیکلوپدی بزرگ فرانسوی بود. [اما به انسیکلوپدی می‌گوئیم دائرةالمعارف یا دانشنامه‌م.] امروزه دانشنامه‌های بسیار وجود دارد که همه از آن‌ها استفاده می‌کنند. فرض است که این دانشنامه‌ها مشتمل بر همه معارف بشری است. این کار در قرن هجدهم آغاز شد.

دانشنامه فرانسوی اولین دانشنامه اروپائی نبود. در سال‌های ۱۷۲۸ تا ۱۷۲۹ افرانیم چمبرز در انگلستان سیکلوپدیا یا فرهنگ جهانی هنرها و علوم را پدید آورد. این دانشنامه پیشگام دانشنامه چمبرز بود. اما بزرگ نبود. فقط دو جلد داشت. حتی پیش از چمبرز فرانسوی‌ئی به نام پیر پل چیز مشابهی نوشته بود. در سال ۱۶۹۷ او فرهنگ تاریخی و انتقادی خود را چاپ کرد. این فرهنگ پر بود از مقالاتی در باب



شبه‌گری (از دانشنامه)

فلزکاری. مراد از دانشنامه تلخیص چیزهائی بود که مردم در باب جهان می‌دانستند تا آن را در دسترس دیگران قرار دهند. دوم، چنان که ویراستار آن می‌گوید، مراد از آن «دیگرگون کردن شیوه معمول تفکر» بود، یعنی، که مردم را به تفکر علمی وادارند؛ مطالعه دقیق از شواهد به عمل آورند. سوم آن که مراد از آن انتقاد از جامعه بود. مؤلفان جرأت نداشتند که مستقیماً دست به چنین کاری بزنند؛ فقط می‌توانستند اشاراتی کرده بگذرند، اما این اشارات چنان که باید روشن بود. تا آنجا که پس از نشر دو جلد اول دولت دانشنامه را ممنوع اعلام کرد (س ۴). ولی گذاشتند که به‌طور غیر رسمی ادامه یابد. پنج جلد دیگر هم چاپ شد و بعد چند مجله جدید در آمد و بالاخره در سال ۱۷۵۹ کاملاً ممنوع اعلام شد. ولی ویراستار آن کار را به‌طور مخفیانه ادامه داد و در سال‌های ۱۷۶۵-۶۶ آخرین

مردم؛ ما امروزه آن را فرهنگ شرح حال‌ها می‌نامیم. اما کار پل فقط تکرار چیزهائی نبود که دیگران پیش از او نوشته بودند. او همه گزارش‌های کهن‌تر را مورد سؤال قرار داد. این نقد او شامل کتاب مقدس هم می‌شد. او سه قاعده وضع کرد. اول آن که اگر مخالف تو از چیزی سخن می‌گوید که نادرست است پیش از آن که این را به‌او بگویی یقین داشته باش که تو درست مطلب را می‌دانی. دوم، مگذار احساس‌های تو به بیراهه‌ات بکشند. سوم، هیچ چیز را باور مکن مگر دلیل روشن آن را بدانی. همین اصول موضوع دانشنامه فرانسوی هم بود. دانشنامه را مردان بسیاری نوشتند. اغلب این فیلسوفان بزرگ در آن مطالبی نوشتند. نخست آن که مجموعه بزرگی از اطلاعات بود که گرد آورده بودند (س ۳). مشتمل بر جزئیات جریانات علمی و صنعتی بود، مثل تهیه ابریشم، شبه‌گری و



چاپ (از دانشنامه)

این خیلی جالب است بدانیم که خود آن‌ها
چقدر می‌دانستند.

دنیس دیدرو

مردی که پشت کار دانشنامه بود و
ویراستار و سرپرست آن بود دنیس دیدرو
(Dennis Diderot) بود. او در سال ۱۷۱۳
در لانگر در شرق فرانسه متولد شد. پدرش
چاقوساز مرفه‌الحالی بود، که می‌خواست
پسرش کشیش یا وکیل یا طبیب شود. دیدرو
امتناع کرد. رهسپار پاریس شد تا نویسنده
باشد. در آنجا زندگی کرد و با چیز نوشتن

ده جلد از متن با هم از چاپ درآمد. بعد باز
چند جلد دیگر از تصاویر نیز چاپ شد.
دانشنامه سرانجام در سال ۱۷۷۳ کامل
شد. پیش از آن چیزی مانند آن دیده نشده
بود. دانشنامه مرکب بود از هفده مجلد متن و
یازده مجلد تصویر. چهار هزار دوره از آن
به‌فروش رفت. برای نخستین بار اندیشه‌ها
و کشفیات جدیدی در کنار هم قرار گرفت.
البته مؤلفان همه چیز را نمی‌دانستند و این
را قبول داشتند. مثلاً در مقاله‌نی درباره
درخت آگواپا مؤلف نوشت که اگر آن‌هائی
که نزدیک این درخت زندگی می‌کردند پیش
از او در این باره ندانند، وای بر آن‌ها. اما



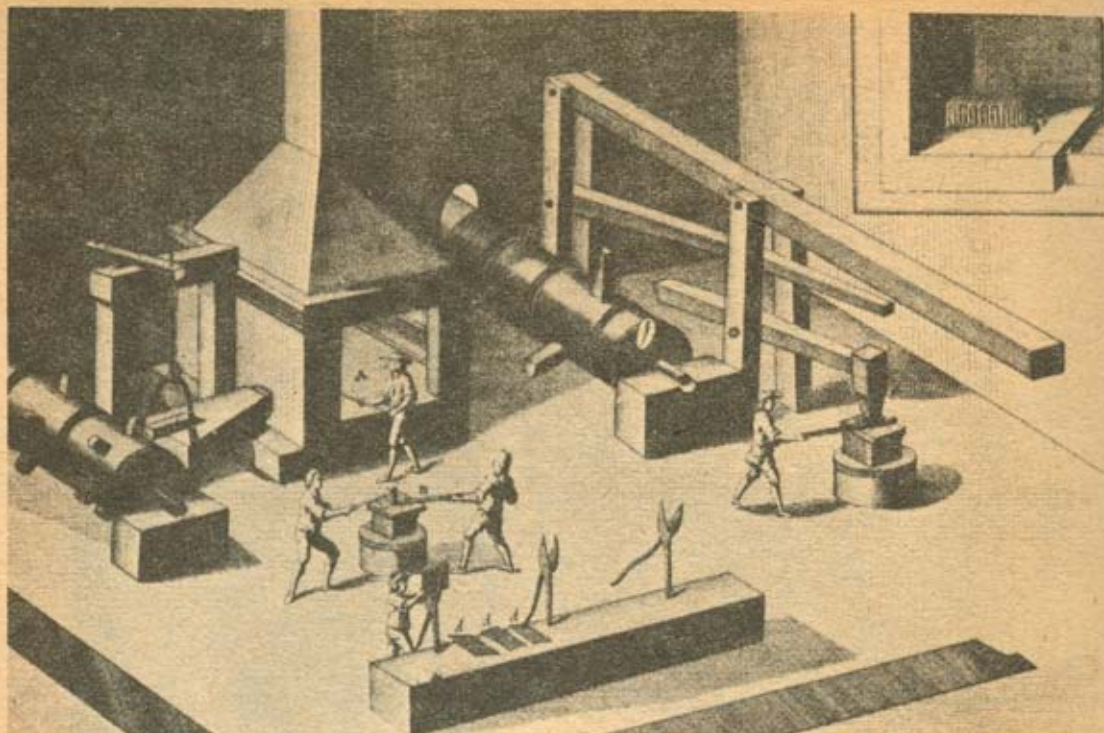
دیدرو

۱۷۷۳ کار دانشنامه به پایان رسید به روسیه رفت تا از کاترین کبیر امپراتور روسیه دیدن کند. در این هنگام به این خیال بود که می‌تواند کسی را پیدا کند که به اندیشه‌های او جامه عمل بپوشاند. همه اصلاحاتی را که فکر می‌کرد کاترین باید انجام دهد طرح‌ریزی کرد. کاترین چنین می‌نویسد که «همه چیز را باید به هم ریخت تا جا برای نظریات کاملاً غیرعملی باز شود» و از اجرای این طرح‌ها امتناع ورزید. دیدرو آنقدر عصبانی شد که او را تکان داد و با مشتش چنان به زانویش زد که کاترین دفعه بعد مجبور شد میان خود و او میزی حائل کند. اما باز راهنمایی او را به کار نیست، و چنین گفت: «شما فیلسوفان خوشبختید. روی کاغذ می‌نویسید و کاغذ هم همیشه صبور است. اما من امپراتور باید روی پوست آدم‌ها بنویسم که بسیار حساس است.» دیدرو به پاریس برگشت. ولی



دالامیر

نانش را در آورد و در کافه‌ها و خانه‌های بزرگ آن زمان با دوستان به اختلاط می‌پرداخت. دیری نگذشت که به خاطر نوشته‌هایش با پلیس درگیر شد و در سال ۱۷۴۹ سه ماه به زندان افتاد. گزارش پلیس می‌گوید که او «مردی است با هوش اما خطرناک». بسیار مناسب و براستار بودن بود چون به همه چیز دلبستگی داشت. او نخستین خردورز و روشنفکر واقعی بود. شب و روز چیز می‌خواند و درباره همه چیز می‌نوشت - از دین و سیاست گرفته تا هنر و زبان. حتی در دانشنامه مقالاتی هم در باب فلزکاری نوشت. او به اندیشه برای خود اندیشه عشق می‌ورزید. به هر گونه اقتداری، خواه اقتدار کلیسا و خواه دولت می‌شورید (س ۵). به هیچ چیز اعتماد نداشت. چنین می‌نویسد که «شک نخستین گام به سوی حقیقت است.» و کار دانشنامه بیست سال به درازا کشید. وقتی که در سال



قلم‌سازی (از دانشنامه)

عاقبت مردم کوشیدند که اندیشه‌های فیلسوفان را روی آدم‌ها آزمایش کنند.

ولتر

معروف‌ترین همه این فیلسوفان ولتر بود. به سال ۱۶۹۴ در پاریس متولد شد. اسم واقعی‌اش فرانسوا-ماری آروئه بود و «ولتر» اسم مستعارش بود. یکی از زیرک‌ترین مردانی است که تاکنون جهان به‌خود دیده است. در تمام زندگیش می‌نوشت. کتاب‌ها، نمایشنامه‌ها و شعرهایش هفتاد مجلد و نامه‌هایش يك صد مجلد است. تمام اروپا کتاب‌هایش را می‌خواندند؛ معروف‌ترین نویسنده زمان خویش بود. نوشته‌های او، مانند نوشته‌های دیدرو به‌زودی برایش مایه دردسر شد و از این بابت دو بار به‌زندان افتاد. يك بار، به‌این خاطر که یکی از نجای بزرگ را

آزرده بود و خادمانش به‌دستور او ولتر را به‌جوب بستند. این کار موجب نشد که او نجای را دوست داشته باشد! مجبور شد به‌هلند و انگلستان رخت بپندد و بعد دور از پاریس می‌زیست. آخرین سال‌های عمرش را درست بیرون از فرانسه در محلی به‌نام فرنه می‌زیست. خاک این سرزمین در سه کشور فرانسه، سوئیس و ژنو گسترده بود. به‌این ترتیب می‌توانست همیشه سرپلیس را به‌طاق بگوید. همواره به‌نوشتن ادامه می‌داد. آوازه‌اش جهانگیر شد و حتی شاهان هم از نامه نوشتن به‌او خوشبخت بودند.

ولتر هم مانند فیلسوفان دیگر به‌همه چیز علاقمند بود. او خصوصاً به‌دین و تاریخ دلبستگی داشت. ملحد نبود. چنین می‌نویسد «اگر خدا وجود نمی‌داشت ما اختراعش می‌کردیم تا جهان را توضیح دهیم.» ولی از کلیسا نفرت داشت چون



کاترین کبیر

کلیسا مدعی بود که به مردم می گوید که به چه چیز فکر کنند، و از سوی دیگر، کلیسا فاسد هم بود. ولتر به کتاب مقدس هم اعتقادی نداشت. کتاب های تاریخ فراوانی نوشت. یکی از آن ها تحقیقی در باب آداب [و روحیات ملل] است که نوع جدیدی از تاریخ بود. این کتاب درباره بزرگان و حوادث نبود. ولتر چنین می نویسد «من از قهرمانان خوشم نمی آید؛ آن ها در جهان هیاهوی زیادی به پا می کنند.» این کتاب مطالعه جامعه تمامی سرزمین ها و زمان ها بود، کوششی بود به فهمیدن این نکته که چه قوانینی حیات مردم را شکل می بخشد (س ۶). ولتر هم مثل نیوتن فکر می کرد که بر طبیعت قوانین کلی حاکم است.

ولتر بیش از هر چیز طالب صبر و بردباری، و مخالف خرافات و تعصب و

نابردباری بود (س ۷ تا ۹) هنوز در قرن هجدهم نیز مردم را به خاطر عقاید دینی شان شکنجه و کشتار می کردند. ولتر در ۱۷۶۲ نمونه خانواده کالا را مثال می زند. ژان کالا را زیر شکنجه کشند. او را به جنایتی متهم کرده بودند که مرتکب آن نشده بود و در واقع او را به خاطر پروتستان بودنش اعدام کردند. ولتر با نوشته و اعتراض دست به تبلیغات بزرگی زد و نام کالا را بر زبان ها انداخت و خانواده اش را نجات داد. بعداً نمونه های دیگری را دنبال کرد. دیری پس از مرگش انقلابی های فرانسه تابوتش را به پاریس آوردند. بر آن چنین نوشته بودند: «او آزاد بودن را به ما آموخت.»

زندگی ولتر به ما یاری می کند که تغییری را در جنبش روشنگری پیدا می شد بفهمیم. ولتر در آغاز با این نظر عمومی هماهنگ بود که خدا جهان را در بنیاد نیک آفرید. شر پدید آمده بدکاران انگشت شمار است و مردم اگر بتوانند از شرشان خلاص شوند همان گونه نیکبخت خواهند بود که مشیت الهی است. این فیلسوفان معتقد بودند که در حیات فقط نیکبخت بودن چیز با ارزشی است (س ۱۰). آنان فکر می کردند که عقل راه نیکبخت بودن را یادشان خواهد داد. پس آنگاه زندگی روز به روز نیکوتر خواهد شد. و لذا مراد از عقل، پیشرفت است. یکی از این فیلسوفان می نویسد که «سرانجام احتمال می رود که بشریت از راه عقل نیکبخت شود.» يك حادثه كوميك كرد كه ولتر و خیلی های دیگر دست از این نظر بردارند، و آن فاجعه زلزله لیسبون بود.

در اول نوامبر ۱۷۵۵ زلزله بزرگی در لیسبون، پایتخت پرتغال، رخ داد، روز همه قدیسین بود و کلیساها پر بود از مردم. ناگهان بام ها بر سرشان فرو ریخت. بیش از



خانواده کالا

آن‌ها را می‌شد به‌طریق مخالفی به‌کار گرفت همان گونه که در انقلاب آمریکا (س ۱۴) چنین کردند. (نگاه کنید به همین کتاب در همین مجموعه). اما اندیشه‌های آن‌ها با اندیشه‌های فرمانروایان و دولتمردان زمان خوب جور در می‌آمد. فرمانروایان امتیازات نجبا و کلیسا را دردسر و خطر می‌دانستند چون این امتیازات مانع پرتیر شدن کیسه شاهان می‌شد. زیرا دولت بر خرج‌تر می‌شد. هزینه ارتش بسیار بیش‌تر بود و حکومت‌ها هم وظایف جدیدی برعهده می‌گرفتند، مثلاً، در آموزش و پرورش. لذا ما با کسانی رو به‌رو می‌شویم که مستبدان نیکخواه یا روشن خوانده می‌شوند - یعنی فرمانروایانی که اندیشه‌های روشنگری را گرفته سعی می‌کنند با بنیاد نهادن سیاست خود بر عقل آن‌ها را به‌کار بندند. برخی از این‌ها، مثل کاترین ملکه روسیه و فردریک کبیر پادشاه پروس، خیلی با احتیاط رفتار می‌کردند.

ده هزار مرد و زن و بچه کشته شدند. این فاجعه غم‌انگیز سخت مردم را به‌فکر فرو برد که اگر خدا و طبیعت نیک و خیر است این فاجعه چه گونه اتفاق افتاد؟ دلیلش چیست؟ ولتر و دیگران کم‌کم در آن شک کردند که عقل نیک‌اندیش و خیرخواهی وجود دارد (س ۱۱). ولتر در قصه معروفش کاندید یا ساده‌دل این عقیده را که همه چیز نیک و نیکوترین است به‌ریش‌خند گرفت. در پایان قهرمان این قصه چیزی از آب در آمد که امروزه به‌آن می‌گوئیم ترك مدرسه گفته.

سیاست

این فیلسوفان دمکرات نبودند، یعنی عقیده نداشتند که مردم معمولی آنقدر با هوش باشند که بتوانند رتق و فتق امور کشور کنند (س ۱۲). فکر می‌کردند که حکومت باید مانع شود که کلیسا و نجبا بر مردم ستم روا دارند (س ۱۳). البته اصول



ولتر

یکی هم مثل ژوزف دوم، واقعاً سعی کرد که این اندیشه‌ها را تحقق ببخشد.

ژوزف دوم

ژوزف در سال ۱۷۴۱ متولد شد. او پسر ماری تیریا ماریاترزی اتریشی و امپراتور فرانسیس اول از امپراتوری روم مقدس بود. سرزمین‌های او شامل اتریش، هنگری، بخشی از یوگسلاوی، چکسلواکی و بلژیک بود. ژوزف را سخت بار آورده بودند و به‌او دقیقاً چنان آموخته بودند که امپراتور شود. خیلی جدی بود؛ هیچ دربند لذت نبود، جز به‌وظیفه‌اش نمی‌اندیشید. مرد ناشادی بود اما فکر می‌کرد که وظیفه‌اش این است رعایایش را شاد و نیکبخت کند. می‌گفت «از این رنج

می‌برم که نمی‌توانم همه را نیکبخت کنم». ژوزف با درگذشت پدرش به سال ۱۷۶۵ امپراتور شد (س ۱۵ و ۱۶). اما تا سال ۱۷۸۰ می‌بایست با مادرش در کار فرمانروائی شریک باشد. ماری ترز کاملاً با ژوزف فرق داشت. سختگیر و خشک مقدس بود. نیروی پلیس مخصوص داشت که مواظب رعایت اصول اخلاقی مردم بود و حتی قانونی وضع کرده بود که دامن زن‌ها باید بلندتر باشد. ژوزف با او بگومگوها داشت (س ۱۷ و ۱۸).

ژوزف دوم نیاز به دولت کارآمدی داشت (س ۱۹) بعد می‌توانست قوانینی صادر کند که به‌عمل در آید. از ۱۷۸۰ تا ۱۷۹۰ شش هزار قانون وضع کرد. شکنجه، کیفر مرگ و سایر کیفرهای وحشیانه را ملغی کرد. همه تحت قانون مساوی بودند، که این شامل نجبا هم می‌شد. یک بار یکی از نجبا را واداشت که خیابان‌های وین را جارو کند. به‌دولتیان دستور داد که مواظب همه چیز باشند. برای این که ببیند مقاماتیان کارشان را انجام می‌دهند یا نه یک نیروی پلیس مخفی داشت.

ژوزف خصوصاً به کلیسا و نجبا حمله کرد. مقرر شده بود که همه ادیان بردباری و شکیبائی داشته باشند؛ به‌ممیزی در پیش‌تر کارها پایان داده شد. در سال ۱۷۸۱ بسیاری از دیرها را بست. می‌نویسد «اصول دیرنشینی مستقیماً مخالف با نور عقل است». فقط آن دیرهایی را باز گذاشت که کار مفیدی می‌کردند مثل درس‌دادن، یا پرستاری از بیماران، دیرها ملک و املاک فراوانی داشتند، که او همه را گرفت. هم چنین سعی کرد که اسقف را زیر نفوذ خود بگیرد چون کلیسا مالک سه هشتم اتریش بود. این کار برای پاپ دردسر درست

• مراد از امپراتوری روم مقدس امپراتوری‌ئی است که از ملل آلمانی زبان و مردم شمال ایتالیا در سال ۸۰۰ میلادی به‌وجود آمد و با فرانسیس دوم (از اتریش) در سال ۱۸۰۶ پایان یافت.



فریدريك كير

می‌کرد.

ژوزف همیشه می‌خواست به‌دهقانان کومک کند و نمی‌توانست ببیند که دهقانان ناگزیر باشند برای نجبای مفتخوار کار کنند. دهقانان «سیرف» به‌شمار می‌آمدند مجبور بودند در دهات بمانند و برای ارباب‌ها کار کنند. ژوزف در سال ۱۷۸۱ سیرفیت را برانداخت. در سال ۱۷۸۹ قانونی گذراند که بهره مالکانه‌ئی را که دهقان می‌بایست به ارباب بپردازد کاهش داد (س ۲۰). بیگاری دهقانان را نیز ملغی کرد. نجبا عصبانی شدند و ژوزف را «خدای دهقان» نامیدند. ژوزف همچنین قدرت‌های قانونی‌شان را از آن‌ها گرفت و این قانون را هم ملغی کرد که بنابر آن فقط نجبا و شوالیه‌ها می‌توانستند مالک زمین باشند. همه این کارها در دربار آوورد (س ۲۱ و ۲۲). ژوزف در خارج از کشورش هم

به‌دردسر افتاد. سرانجام در بسیاری از بخش‌های سرزمین‌هایش با شورش رو به‌رو شد و مجبور شد خیلی از اصلاحاتش را پس بگیرد (س ۲۳). گفت بر گورش چنین نویسند: «اینجا ژوزف دوم خفته است که در هر کاری که کرد بخت با او یار نبود.»

شکست ژوزف میببین یکی از ناتوانی‌های روشنگری است. او فکر می‌کرد که هر چه در نظر او عقلانی بود باید برای دیگران هم همین‌طور باشد. او مردم معمولی را درک نمی‌کرد. وقتی فرمان داد که مردم باید مرده‌ها را در کیسه دفن کنند چون احمقانه است که چوب خوب را برای ساختن تابوت حیف و میل کنند. او احساسات مردم را درباره حرمت به‌مردگان نمی‌فهمید؛ و این احساسات در نظر او نامعقول بود. چنان بلوانی به‌پا شد که او

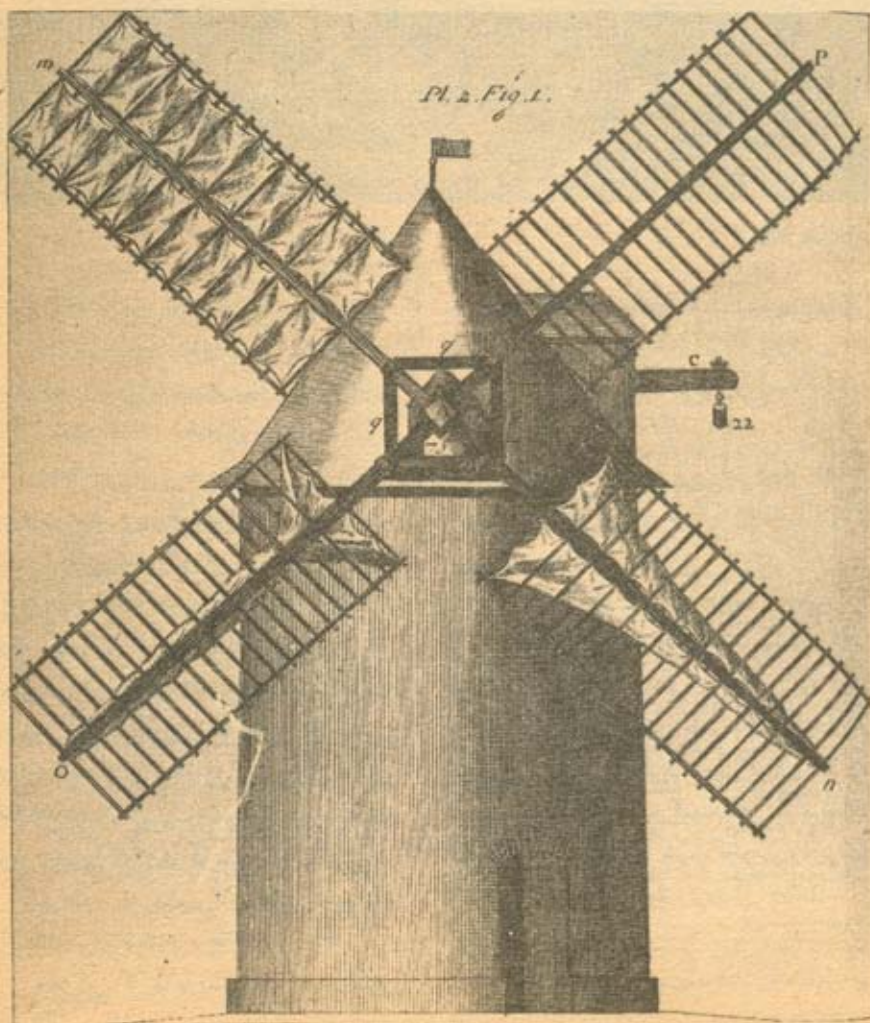
ناگزیر شد این قانون را پس بگیرد.
می گفت مردم ابله تر از آنند تا بفهمند که
مرده ها فقط اجساد رو به فسادند و بس.

نتایج روشنگری

چرا باید به روشنگری علاقمند
باشیم؟ اهمیت آن در تاریخ جهان چیست؟
سه نکته هست که باید به آن ها توجه کرد.
نخست آن که سلطه غرب در دو قرن

اخیر فقط از ثروت و علم آن نیست بلکه
به شیوه اندیشه غربیان و مبنای عقلی آن نیز
بستگی دارد. آن ها این طور فکر می کردند
که خردگراترند و این واقعیت شاید این نکته
را که آنان عقیده داشتند از مردم دیگر
بهرترند توضیح دهد.

دوم آن که شیوه جدید تفکر تأثیر
بزرگی در جوامع دیگر داشت. جامعه در
کشورهای مسلمان خاورمیانه بر کلام خدا
مبتهی است. جامعه سنتی هندوهای هند بر
آسیا بادی (از دانشنامه)





ژوزف دوم

نظام کاست استوار است، و نظام کاست تعیین کننده کار و منزلت اجتماعی افراد است. جوامع کهن چین و ژاپن بر سنت، یعنی تعالیم کنفوسیوس استوار بود (س ۲۴). در این کشورها چند تن دیدند که چه گونه اندیشه‌های غربی جوامع آن‌ها را تهدید می‌کند و آن‌ها با حمله به این اندیشه‌ها واکنش نشان دادند (س ۲۵ و ۲۶)؛ اما دیگران گفتند که اگر مردم آسیا بخواهند با غرب رقابت کنند و موفق شوند باید نه فقط اختراعات غربی بلکه شیوه تفکر غربی را هم تقلید کنند (س ۲۷ تا ۳۰).

ایسن استدلال برای آن بود تا به تغییری که در یک جامعه جدید آغاز شده بود یاری کند.

سوم آن که، این فیلسوفان یکی از مناظرات بزرگ تاریخ را آغاز کردند، یعنی این سؤال را مطرح کردند که آیا تنها عقل کافی است؟ در پایان قرن هجدهم، انقلابیون فرانسوی شروع کردند نخست فرانسه و سپس اروپا را بر شالوده عقل بازسازی کنند. از این کارشان جنگ و خشونت پیدا شد، و چنین می‌نمود که گوئی همه چیز واژگون شده باشد. خیلی‌ها به این فکر افتادند که نکند تعصبات و سنت‌ها آنقدرها هم که می‌گفتند بد نبوده (س ۳۱ تا ۳۳). این استدلال از آن زمان تاکنون در

اروپا و سراسر جهان ادامه داشته است. در یک طرف کسانی بودند که به پیشرفت بر مبنای عقل اعتقاد داشتند. اینان می‌گفتند که از راه عقل می‌توان روز به روز جامعه را بهتر و مردم را نیکبخت‌تر کرد (س ۳۴) در طرف دیگر کسانی بودند که می‌گفتند عقل این قدرها هم در زندگی مؤثر نیست. مردم چندان هم بر مبنای عقل رفتار نمی‌کنند و از سعادت‌مندتر شدن خیلی دورند و از این تغییراتی که پدیدمی‌آید فقط نازاضی و عملاً ناشادتر می‌شوند. میان این دو دسته کسانی هستند که می‌گویند بی‌انید سعی کنیم کارها را بهتر کنیم، ولی بگذارید آهسته برویم و دل‌مان را هم زیادی به عقل خوش نکنیم.

سند ۱

ژان دالامبر، معاون سرپرست و ویراستار دانشنامه

اگر کسی اواسط این قرن را که ما در آن زندگی می‌کنیم، چیزهایی را که ما به آن می‌اندیشیم، رسوم و دستاوردهای ما را به دقت مطالعه کند دیدنش دشوار نیست که به‌طریقی تغییر بسیار قابل توجهی دارد در اندیشه‌های ما رخ می‌دهد، و این تغییر چنان سرعتی دارد که نشان می‌دهد در آینده

حتی تغییرات بزرگتری هم رخ خواهد داد. هر عصری را می‌توان (عصر) فلسفی دانست، خواه خوب فکر کند و خواه بد، فقط به شرط آن که معتقد به تفکر باشد. بدین سان، عصر ما پیش از همه عصر فلسفه است. اگر کسی با اندیشه گشاده به وضع کنونی دانش نظر کند باید قبول کند که فلسفه پیشرفت کرده است. علم طبیعی هر روز گنجینه‌های جدید می‌اندوزد. سرشت حقیقی جهان باز شناخته شده، تکامل یافته و کامل شده است، سخن کوتاه، از زمین تا زحل از یک تاریخ افلاک تا تاریخ حشرات، فلسفه طبیعی کاملاً تغییر کرده است؛ و تقریباً تمام رشته‌های دانش دیگرگون شده است. کشف و کاربرد یک روش نو تفکر، شوق و شوری که همراه کشفیات است، و غیره، همه این علل یک هیجان روانی پدید آورده است. این هیجان چون رودی که کناره‌هایش را در هم کوبیده باشد در همه سو جاری شده و هر چه سر راه آن باشد به‌خشونت جاروب کرده است.

سند ۲

قوانین طبیعت اسپینوزا، فیلسوف هلندی (از ۱۶۳۲ تا ۱۶۷۷)

قوانین کلی طبیعت همان قوانین خدا است. پس، اگر چیزی در طبیعت رخ دهد که با قوانین کلی متناقض باشد با قوانین خدا نیز متناقض خواهد بود. از سویی دیگر، اگر کسی این طور استدلال می‌کرد که خدا مخالف قوانین طبیعت عمل کرده چنین کسی بناچار چنین استدلال خواهد کرد که خدا مخالف طبیعت خود عمل کرده است. و این کاملاً مسخره است.

سند ۳

دیدرو نویسنده فرانسوی و سرپرست دانشنامه.

فرانسوی‌ها آنقدر بزرگ هستند که دانشنامه خود را بنویسند! نقشه من این است که دست به کاری بزنم که تاکنون هیچ کس به آن نپرداخته. ممکن نیست که هیچ کس در طول عمر خود بتواند همه چیز را بداند. برنامه من این است که هر موضوعی را باید صاحب نظر برجسته‌ای از همان رشته شرح دهد. دانشنامه ما نه فقط در نوع خود بهترین خواهد بود بلکه در تاریخ نژاد بشری بزرگ‌ترین کار دستجمعی، و گردهمایی تمامی دُهای فرانسه، و یادگار قرن ما خواهد بود.

سند ۴

سانسور کردن دانشنامه لوئی پانزدهم، پادشاه فرانسه از ۱۷۱۵ تا ۱۷۷۵

اعلیحضرت مشاهده فرموده‌اند که در این دو جلد [از دانشنامه] آنان گستاخی کرده اندیشه‌هایی را آورده‌اند که مراد از آن‌ها فرو ریختن اقتدار پادشاه، ایجاد روح استقلال و انقلاب است، و لابه‌لای زبانی تیره و تاریک، شالوده‌های خطا، فساد اخلاق، بیدینی و بی‌اعتقادی را پی می‌ریزند.

هر آنچه آغازی دارد پایانی هم باید داشته باشد. و از سوی دیگر، هر آنچه هرگز آغازی نداشته هیچگاه نمی‌تواند پایانی داشته باشد. حال ادیان یهود و مسیحی سرآغازی داشته‌اند و ما تاریخ شروع هر دین دیگری را روی زمین، به‌استثنای دین فطری، می‌دانیم. تنها این دین پایان نخواهد یافت؛ دیگران همه باید از میان بروند. دین فطری متمدن‌ها و وحشیان، مسیحیان و بت‌پرستان، فیلسوفان و مردم عادی را و نیز آن‌هایی را که فرهیخته‌اند و کسانی را که چنین نیستند، و پیران و جوانان را یگانه می‌کند. از سوی دیگر دین تجلی یافته پدر را با پسر دشمن می‌کند و انسان را با انسان، و قشریون جاهل را ترغیب می‌کند که فرزندگان را به‌قتل آرند.

تاریخ ولتر - که نام حقیقیش فرانسوا - ماری آروته بود، نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸)

روح روشنی که اکنون در میان ملل برجسته اروپا رواج دارد ما را ملزم می‌کند که به‌ژرفای تاریخ برویم. هدف من این نبوده که شمار بزرگی از حقایق را گرد آورم، که همیشه هم با یکدیگر متناقض‌اند، بلکه [هدفم] انتخاب مهم‌ترین حقایق است که دارای بهترین اسناد باشد به‌این منظور که خواننده را راهنمایی کند تا شاید در باب مرگ، بقای مجدد و پیشرفت اندیشه انسانی تصمیم بگیرد و او را یاری کند که مردم را از روی آداب‌شان باز بشناسد.

می‌خواهم تاریخی بنویسم که [شرح] جنگ‌ها نباشد بلکه [تاریخ] جامعه باشد و بفهمم چه گونه انسان‌ها زیستند و چه بود آن چیزهایی که آن‌ها به‌آن می‌اندیشیدند. هدف من تاریخ اندیشه است، نه فقط مجموعه‌ای از حقایق فراوان؛ من دلبسته تاریخ خدایان بزرگ نیستم، بلکه می‌خواهم در باب شیوه‌نی بدنام که انسان را از توحش به‌تمدن سوق داد.

بردباری چیست؟ آن حق بشریت است. چون همه ما ناتوانیم و خطاکار، باید اعمال ابلهانه یکدیگر را عفو کنیم. این اولین قانون طبیعت است. کسی که دیگری را می‌کشد چون که با او توافق ندارد دیو است. از همه ادیان، مسیحیت باید بردبارتر باشد اما مسیحیان تاکنون بیش از دیگران نابردبارترین انسان‌ها بوده‌اند. هرگز هیچ لحظه‌ای نبوده که کلیسای مسیحی متحد باشد. این نزاع وحشتناک که قرن‌های بسیار ادامه داشته درس مهمی است [که به‌ما می‌آموزد] که باید از سر خطاهای یکدیگر درگذریم. نزاع شر بزرگ بشریت است و بردباری تنها درمان آن است. همه در نظر با این موافقت. چرا بردباری را عمل نمی‌کنند؟ پاسخ این است: چون آن‌ها نفع شخصی را خدای خود می‌سازند. عقیده دارند که قدرت‌شان بر جهل و حماقت دیگران استوار است. از بردباری نفرت دارند و به‌قشریون پول می‌دهند که داد بزنند «بلرزید، [صدقه] بدهید و آرام باشید!»

قشریت ولتر

همین که قشریت مغزی را مسموم کرد دیگر این مرض لاعلاج است. درمان دیگری نیست الا روح اندیشه آزاد که به تدریج عادات مردمان را تغییر دهد. اما مادام که این مرض ادامه یابد کاری نمی توان کرد الا که فرار را بر قرار ترجیح دهیم و منتظر باشیم تا آن مرض از میان برود. نه از قوانین کاری بر می آید و نه از دین. در واقع کسانی که مرض شان قبلاً عفونی شده اگر دین را [به جای درمان] مصرف می کنند دین در آن ها بدل به زهر می شود. چه گونه می توان با مردی بحث کنی که به تو می گوید ترجیح می دهد از خدا فرمان برد تا از انسان ها و امیدوار است که راه به ملکوت را با دریدن گلوی تو به دست آرد. فقط يك دین هست که هرگز از قشریت ضایع نشده و آن دین چین است.

گفتار ماندارین* چینی ولتر

تاریخ امپراتوری ما به پنجهزار سال پیش می رسد. در سراسر آن دوران هرگز يك نمونه هم نبوده که مردی دین را دستاویز فریب دیگران کند. ما همیشه يك خدا را پرستیده ایم، یعنی آفریدگار جهان را، داور انسان ها را، آن که فضیلت را پاداش و بستی را کیفر می دهد هم در این جهان و هم در آن دیگر. ما می اندیشیم که این اندیشه های ناب ساخته و پرداخته عقل کل است. قانونگذاران، پیشوایان دین ما هستند، دین ما دادگری است. هیچ اصول جزئی در آن نیست که بر سر آن جدال کنند، میان معبد و دولت هیچ رقابتی نیست، هیچ خرافاتی نیست که فرزنانگان را آزار و هیچ اسراری نیست که ابلهان را گمراه کند و هیچ چیز دور از فهمی در آن نیست که مردم را بر آن دارد که از خدا رو بگردانند.

نیکبختی سوآمی چینیس نویسنده انگلیسی (از ۱۷۰۴ تا ۱۷۸۷)

راستش را بگویم نیکبختی یا سعادت تنها چیزی است که در زندگی ارزش واقعی دارد؛ نه ثروت، نه قدرت، نه دانائی، نه دانش، نه نیرومندی، نه زیبایی، نه فضیلت، نه دین، نه حتی خود زندگی، چندان ارزشی ندارند الا که این ها در ایجاد آن سهمی داشته باشند. همه این ها فی نفسه نه خیراند و نه شر، نیکبختی تنها مقصد بزرگ آن ها است، و آن ها فقط هنگامی مطلوب اند که قصدشان ارتقا نیکبختی باشد.

* «ماندارین» به دیوانیان دانای چینی گفته می شود.

شعری در باب فاجعه لیسبون و لتر

هرگاه که فیلسوفان می‌گویند همه چیز نیک است دروغ می‌گویند.
 به این ویرانه‌های مرگبار نظر کن،
 این ویرانی، این ویرانه‌ها، این خاکستر غم‌آور،
 این زن‌ها و این کودکانی که اینجا انباشته شده‌اند،
 اندام‌هایشان زیر تخته سنگ‌های شکسته مرمر ریز می‌شود.
 يك صد هزار قربانی، که خاک فرو بلعیدشان،
 خون‌فشان افتاده، از هم دریده، هنوز زنده،
 زیر آوار خانه‌هاشان مدفون شده و بی‌هیچ یاری
 در وحشت آخرین رنج‌هایشان می‌میرند.
 آیا توبه‌فریادهای ناتوان دم مرگ‌شان
 به این نمایش وحشت‌آور خاکسترشان که دود می‌کند
 می‌گوئی «این نتیجه قانون طبیعت است
 که خدائی آزادانه آن را انتخاب کرده است»؟
 آیا همان گونه که به این توده اجساد می‌نگری می‌گوئی
 «این انتقام خدا است. مرگ آن‌ها بهای جنایات آن‌ها است»؟
 این کودکان چه جنایتی و چه خطائی مرتکب شده بودند؟

سند ۱۲

سیاست و لتر

کدام بهتر است زندگی با يك حکومت سلطنتی یا جمهوری؟ بر سر این سؤال چهار هزار سال است که بگو مگو داشته‌اند. اگر از ثروتمندان پیرسی همه حکومت اشراف را ترجیح می‌دهند. اگر از مردم پیرسی دمکراسی می‌خواهند. تنها مردمی که سلطنت می‌خواهند شاهانند. پس چه گونه است که در غالب کشورها سلطنت برقرار است؟ از موشان پیرس که می‌خواستند زنگوله را به گردن گربه بیندازند. اما حقیقت این است که انسان‌ها بندرت شایسته‌اند که بر خود حکومت کنند.

سند ۱۳

دلباخ (هولباخ) فیلسوف و نویسنده فرانسوی (از ۱۷۲۳ تا ۱۷۸۹)

برای این که قوانین منصفانه باشد همیشه باید در خدمت نفع عمومی جامعه باشد، یعنی اطمینان دهد که اکثریت شهروندان به منفعی می‌رسند که برای آن در آن جامعه گرد هم آمده‌اند. این منافع آزادی، مالکیت و امنیت است. آزادی، آزادی دست زدن به کاری است که شما را نیکبخت می‌کند تا زمانی که مخل نیکبختی دیگران نشود. مالکیت، آزادی هر شهروندی است که از فواید آن چیزهائی که با کار خود به دست آورده بهره‌مند شود. عدالت، قدرت باز داشتن همه شهروندان است

از بهره‌کشی از نیرو یا ثروت بیش‌تر آن‌ها، و [نیز بازداشتن آن‌ها است از] رنج رساندن به دیگران.

سند ۱۴

اعلامیه استقلال آمریکا توماس جفرسن، سومین رئیس‌جمهور ایالات متحده (از ۱۷۴۳ تا ۱۸۲۶)

ما مدافع این حقایقیم که بدیهی است، [این حقایق] که همه انسان‌ها مساوی آفریده شده‌اند، که آن‌ها را آفریدگارشان به حقوق لاینفک خاصی آراسته، که از آن جمله است حیات، آزادی و جست‌وجوی سعادت. که برای تضمین این حقوق، حکومت‌ها در میان انسان‌ها بنیاد نهاده شده‌اند، [و این حکومت‌ها] همان قدرت‌های خود را از رضای حکومت‌شوندگان می‌گیرند، که هرگاه هر شکلی از حکومت ویرانگر این مقاصد شود، حق مردم است که آن را تعویض کنند یا براندازند.

سند ۱۵

برنامه اصلاحات ۱۷۶۵ ژوزف دوم، امپراتور اتریش، (از ۱۷۴۱ تا ۱۷۹۰)

آموزش و پرورش باید پیشرفت کند و در استان‌ها دانشگاه تأسیس شود. به هیچ کس نباید اجازه داد که وارد دیر شود یا کشیش بشود مگر بیست سال داشته باشد. دیرها را باید از نو برای خیر همه سازمان داد. نجای جوان باید تا هجده سالگی تحصیل کنند و بعد باید به مدت سه سال به‌ارتش بروند تا منش‌شان پیشرفت کند. صاحبان مقامات، خصوصاً مقامات عالی را باید واداشت که سخت‌تر کار کنند؛ فرمانروا (ژوزف) باید اغلب در سرزمینش به‌طور غیررسمی سفر کند. حکومت باید بردباری در دین را چون خط مشی خود بپذیرد، فقط ممیزی ملایمی داشته باشد و اخلاق بد را نباید دنبال کند و در زندگی مردم جاسوسی نکند. صنعت و تجارت را باید یاری کرد. این کار را باید این گونه انجام داد: با جلوگیری از انحصارات، و تأسیس مدارس تجارت، و پایان دادن به این عقیده که نجبا نباید به تجارت بپردازند. برای آن که صرفه‌جویی شود. افسران باید در دادگاه لباس متحدالشکل بپوشند و صاحبان مقامات هم لباس معمولی سیاه. همه این کارها را باید چون یک برنامه بزرگ اصلاحات انجام داد نه تکه تکه.

سند ۱۶

ژوزف دوم

خرده اصلاحات به‌کاری نمی‌آید؛ کل [کارها] باید دیگ‌گون شود. آن اصلاحات اتفاقی که کلیسا می‌کند چه حاصلی دارد؟ چه حاصل از این که یک تعطیلی بیش‌تر باشد یا کم‌تر، یک راهبه بیش‌تر یا کم‌تر؟ این بنیادها، روح درونی، و نظام است که باید تغییر کند.

سند ۱۷

ماری تریز مادر ژوزف دوم

من هرگز با چنین کاهلی در دین و عادات موافق نیستم. تو بیش از آن با چیزهای قدیمی،

خصوصاً کلیسا مخالفی. تو بیش از آن در امور اخلاق و سلوک بردباری. این مرا نگران تو می کند و می ترساندم که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

سند ۱۸

ماری ترز مادر ژوزف دوم

من فقط امیدم به این است که وقتی می میرم می دانم که پسر من به بزرگی و دینداری نیاکانش خواهد بود؛ که رها کند اندیشه های نادرست و کتاب های بد، و دوستی با کسانی را که او را از همه چیزهای شایسته و مقدس دور کرده اند و کسانی که او را بر آن داشته اند که بکوشد تا اسطوره آزادی را بنیاد نهد که هرگز نمی تواند هستی یابد و فقط به ویرانی جهان می کشد.

سند ۱۹

نامه اخوت ژوزف دوم

همه حسادت ها و تعصبات میان این استان با دیگری و میان این مردم با مردم دیگر باید پایان یابد. در هر بخشی از کشور که بی نظمی پیدا شود همه کس رنج خواهد برد. اختلاف میان ملت ها و ادیان باید از میان برود. همه شهروندان باید یکدیگر را برادر بدانند. هیچ کس نباید اجازه دهد که احساسات او مختل کار کشور شود. هر کسی باید وظیفه اش را انجام دهد در هر مقامی که باشد. مراد کشور بیشترین خیر برای بیشترین مردم است.

سند ۲۰

منشور مالیاتی ۱۷۸۹ ژوزف دوم

در آینده همه تأدیه ها باید مرکب از يك مالیات اساسی بر زمین باشد. منصفانه نبوده و متناقض با اصول است که به اعتبار منزلت مالك تبعیض وجود داشته باشد. بنابراین از این پس کاملاً تساوی برقرار خواهد بود. اگرچه ما نمی خواهیم در حقوق نجبا دخالت کنیم اما وظیفه ما است که حدی بگذاریم بر مالیات هائی که دهقانان به اربابان شان می پردازند.

سند ۲۱

کارولین پیشلر یکی از زنان نجبای وین که در زمان سلطنت ژوزف دوم می زیسته.

این عدالت سفت و سخت که همه را در برابر قانون مساوی می کند به نظر من کاملاً نامنصفانه است. غلط است که دادگاهی را، عضو شورائی یا یکی از نجبا را محکوم کنند به جوارو کردن خیابان ها، درست مثل این که آن ها کارگران یا خادمان معمولی اند.

سند ۲۲

کارولین پیشلر

در این هنگام برای ما از فرانسه کتاب های بسیاری رسیده است که روح تمسخر، نداشتن وفاداری و شورش را ترغیب می کند. بهر چه زیبا و شریف و مقدس است به بهانه فلسفه، عشق به حقیقت و پژوهش بیغرضانه حمله می کنند.

اعلامیه ۱۷۹۰ دربارهٔ هنگری ژوزف دوم

ما تصمیم گرفته‌ایم که آن نظام اداره [کشور] را که در سال ۱۷۸۰ معمول بود بازگردانیم. ما اصلاحاتی کردیم چون فکر می‌کردیم که برای خیر و صلاح همه خواهد بود و با این امید که پس از شما زمان‌هائی خواهد بود که آن‌ها را مؤثر ببینید و به‌اینجا خواهید رسید که آن‌ها را خوب بدانید. اما اکنون متقاعد شده‌ایم که شما نظام کهنه را ترجیح می‌دهید.

دفاع از آئین کنفوسیوس په ۳ هونی، نویسندهٔ چینی در دههٔ ۱۸۹۰

آئین کنفوسیوس بیانگر تجلی عالی عدالت است در اصول آسمان و دل‌های انسان‌ها. در آینده بیشک این آئین را کشورهای متمدن هم شرق و هم غرب خواهند پذیرفت. آرمان کنفوسیوسی در سالنامهٔ بهار و پائیز بیان شده است، که مراد از آن رها کردن جهان از آشوب و خیانت است، سلوك درست در کتاب مهر فرزندی تعریف شده است. این کتاب اصول اخلاقی و تعهدات همهٔ نسل‌های آینده را عرضه می‌کند. و کتاب سخنان هست که قوانین بزرگ شاهان باستان را همساز می‌کند. هر آنچه قلب انسان بخواهد بگوید چندین هزار سال پیش گفته شده است.

نخستین واکنش مسلمانان به روشنگری احمد عاطف افندی وزیر خارجهٔ عثمانی، ۱۷۹۸

معلوم است که نارهٔ شرّ در سال‌های بسیار پیش در فرانسه در اندیشه‌های چندین کافر ملعون اثر کرده است. ملحدان معروف و مشهوری چون ولتر و روسو و مادیون دیگری از این قبیل، آثار متعددی چاپ کرده بودند که، نعوذبالله، مشتمل است بر اهانات و توهینات به‌انبیای پاک و شاهان بزرگ، [و مشتمل است بر] الفا و امحای کلیهٔ ادیان و [نیز مشتمل است بر] خیالاتی در باب حلاوت تساوی و اصول جمهورخواهی، و همه به‌لسان عوام بیان شده. [اما] نیک می‌دانیم که اساس نهائی نظم و انسجام در هر وضعی اعتصام محکم به‌ریشه‌ها و شاخه‌های شرع مقدس، دین و سنت است؛ [و خوب می‌دانیم] که آسایش روی زمین و در ضبط داشتن رعایا را نمی‌توان تنها به‌طریق سیاسی در احاطه داشت؛ [و نیز این] که ضرورت خوف از خدا و توجه به‌مکافات در قلوب بندگان خدا یکی از فرامین ثابت الهی است.

حملةٔ به روشنگری نوشتهٔ آیزاوا سی‌شیسای، نویسندهٔ ژاپنی در سال ۱۸۲۵

این دانشجویان این نظریات مغرورانهٔ اجانب غربی را پذیرفته‌اند. آنان مشتاقانه این نظریات

را می‌ستایند، برخی تا آنجا می‌روند که کتاب‌هایی در باب آن‌ها چاپ می‌کنند به این امید که راه و رسم متمدن زندگی ما را به‌راه و رسم بیگانگان بدل کنند. ما باید کاملاً به‌اثرات مضر و ناتوان کن این کار آگاه باشیم و بکوشیم که مانع آن شویم. در داخل سرزمین ما تعلیمات بد به‌صد راه ظریف رشد می‌کند. به آن می‌ماند که بیگانگان را در داخل کشور خودمان پرورش دهیم.

سند ۲۷

روشنگری در هند گوخال، مؤلف هندی، نوشته به سال ۱۹۰۳

گاهی می‌گویند که ما اگر کاست [نظام طبقاتی قدیمی هند] داریم، مردم غرب طبقات‌شان را دارند، وانگهی، چندان فرقی هم میان این دو نیست. این مشابهت کاملاً فریبنده است. طبقات غرب انعطاف‌پذیر است و مثل کاست‌های ما سفت و سخت و خشک نیست. آقای چمبرلین [ژوزف چمبرلین، دبیر وقت اداره مستعمرات بریتانیا]، که امروزه در امپراتوری بریتانیا شخصیت پرنفوذی است، زمانی کفاش بود و بعد هم میخ ساز. آقای چمبرلین امروزه با درباریان غذا می‌خورد و با عالی‌ترین مقامات این کشور به‌تساوی مطلق می‌آمیزد. آیا هرگز در هند کفاشی توانسته است در مرتبه اجتماعی به‌همین شکل ترقی کند؟ نویسنده بزرگی گفته است که کاست‌ها به‌طور برجسته‌ئی برای حفظ جامعه مفیداند، اما کاملاً برای مقصود پیشرفت نامناسب‌اند و این کاملاً درست است. اگر شما بخواهید در همان جایی بمانید که هزار سال پیش بودید، آن وقت نظام کاست را نباید به‌هیچ میزانی تغییر داد. ولی اگر بخواهید از این منجلابی که دیری است در آن فرو رفته‌اید بیرون بیایید، برای شما خوب نیست که در وابستگی سخت به‌کاست اصرار ورزید. تمدن جدید تساوی بیش‌تر را چون اصلی علیه تساوی و انحصار که از عقاید ریشه‌دار جهان کهنه بود برای همه پذیرفته است.

سند ۲۸

روشنگری در چین ۱ هو شیه - دیپلمات و دانشمند قرن بیستم چینی

تمدن جدید غرب، که بر بنیاد جست‌وجوی سعادت بشری ساخته شده، نه فقط به‌طور روشن اندکی هم از حظ بشری نکاسته، بلکه می‌تواند آشکارا نیازهای روحی بشریت را ارضا هم نکند. در فلسفه روش‌های بسیار نابی را به‌طور لاینقطع در جست‌وجوی حقیقت و پژوهش در اسرار طبیعت به‌کار گرفته است. در دین و اخلاق، دین خرافات را برانداخته و اعتقاد عقلانی را بنیاد نهاده است، آسمان یا فردوس مجهول را دور انداخته و کوشش‌های خود را به‌سوی بنای فردوسی در میان انسان‌ها و آسمانی روی خاک هدایت کرده است. کوشیده است که برای بیش‌ترین سعادت بیش‌ترین تعداد از مردم کار کند.

شرقیان رضایشه از زندگی ساده خویش خوشنودند و لذا دیگر در پی افزودن به‌حظ مادی خویش نیستند. آن‌ها به‌جهل راضیند و نه به‌فهم و شناخت. نمی‌خواهند نظام‌های کهنه [را] دیگرگون کنند بلکه ترجیح می‌دهند رعایای سر به‌زیری بمانند. آن تمدنی که مردم در تحت آن محدود می‌شوند و محیط مادی - که از آن نمی‌توانند بگریزند - به‌فرمان‌شان در می‌آورد و در تحت آن آنان نمی‌توانند اندیشه بشری و قدرت فکری را به‌کار گیرند تا محیط را دیگرگون کنند و شرایط را پیشرفت دهند چنین تمدنی تمدن مردمی تن‌آسان و نامرتقی است.

روشننگری در چین ۲ چن دو شیو - مؤلف چینی و بنیادگذار بعدی حزب کمونیست چین.

کنفوسیوس در عصر فتودالی می‌زیست. اخلاقی که او پیشرفت داد اخلاق عصر فتودالی است. شیوه‌های اجتماعی‌ئی که او آموخت و حتی شیوه زندگی خود او تعلیمات و شیوه‌های عصر فتودالی بود. نهادهای سیاسی‌ئی که او از آن‌ها حمایت می‌کرد نهادهای عصر فتودالی بود. هدف‌ها، اخلاق، قواعد اجتماعی، شیوه زندگی و نهادهای سیاسی از امتیاز و حیثیت چند فرمانروا و اشراف حکومتگر فراتر نرفت و هیچ کاری به سعادت توده‌های بزرگ نداشت.

روشننگری در ژاپن فوکوزاوا یوکی چی - معلم و نویسنده ژاپنی

من در تعبیرم از آموزش و پرورش سعی می‌کنم که قوانین طبیعت را در انسان و جهان راهنمای خود قرار دهم، و سعی می‌کنم که همه کردارهای جسمی انسان‌ها را با همان قوانین ساده عدد و عقل هماهنگ کنم. من در تربیت روحی و اخلاقی، انسان‌ها را از همه مقدس‌تر و مسؤول همه نظم‌ها می‌دانم، که عقلاً نمی‌تواند دست به کار پست بزند. سخن کوتاه، عقیده من این است که انسان باید ایمانش را به استقلال و احترام به نفس پیدا کند. متأسفم که در کشورمان من باید تصدیق کنم که مردم در این دو اصل شکل نمی‌گیرند، گرچه باور دارم که هیچ کس نمی‌تواند از قوانین عدد و عقل بگریزد. مادام که تعلیم و اسپرگرای مکتب چینی در اندیشه‌های جوانان ما بماند کشور ما هرگز نمی‌تواند پا به حلقه ملل متمدن جهان بگذارد.

ژوزف دوماستر نویسنده و دیپلمات فرانسوی (از ۱۷۵۳ تا ۱۸۲۱)

آیا می‌دانی که این تصورات بیش‌زمانه که بر طرق خداوند خرده می‌گیرد از کجایم؟ از اجتماع بزرگ مردمی که ما آن‌ها را انتلکثوئل یا خردورز و روشنفکر می‌نامیم، کسانی که ما نتوانسته‌ایم آن‌ها را در همان جای حقیرشان نگاه داریم. قبلاً از این روشنفکرها کم بودند و فقط بخش کوچکی بیخدار بودند. امروزه چیزی نیست الا روشنفکر و در میان آن‌ها قاعده کار همان بی‌اعتقادی است. اگر يك چیز مسلم باشد این است که علم نباید راهنمای انسان‌ها باشد. آدم باید دیوانه باشد که فکر کند که خدا کار تعلیم ما را در باب او وظائف ما به دانشگاه‌ها سپرده باشد. بر کشیشان و نجبا و دولتمردان است که مراقب حقایق بزرگ باشند و به مردم تعلیم دهند که بد چیست و خوب کدام است، کدام رفتار و دین درست و کدام نادرست است؛ دیگران حق ندارند در باب چنین چیزها فکر کنند. چه حماقتی است که به همه کس آزادی گفتار دادن. این علت انهدام ما بوده است.

ادموند بورك فیلسوف و دیپلمات انگلیسی (از ۱۷۲۹ تا ۱۷۹۷)

در این عصر روشن من چنان که باید جسارت می‌کنم که اعتراف کنم که ما عموماً انسان‌هایی هستیم با احساسات تعلیم نیافته؛ که به‌جای دور ریختن تمام تعصبات کهنه، تا حد بسیار زیادی به آن پروبال می‌دهیم، و به‌جای آن که بیش‌تر شرم کنیم آن‌ها را در خود پرورش می‌دهیم چون آن‌ها تعصبات ما هستند.... می‌ترسیم بگذاریم که انسان‌ها هر يك به‌تمایل خصوصی عقل خود زندگی و تجارت کند، چون ما بدگمانیم که این مایه در وجود هر انسانی ناچیز است، و بهتر است که افراد خود از بانک عمومی و سرمایه ملل و اعصار استفاده کنند. تعصب کاربرد آماده‌ئی در وقت ضرورت است؛ تعصب از پیش ذهن را با روش استوار دانائی و فضیلت درگیر می‌کند، و انسان را که در لحظه تصمیم تردید دارد، پرتردید، سرگشته و نامصمم رها می‌کند. تعصب فضیلت مرد را بدل به‌عادت او می‌کند.

استدلالاتی علیه اندیشه‌های دیدرو از دیدرو

آقای فیلسوف، شما نمی‌دانید که با چه مخالفید؛ به‌نظر نمی‌رسد که بفهمید که من نماینده مهم‌ترین بخش پاریس و دادگاه هستم، چون اگر من به‌جای آن‌ها بودم می‌بایست همان طور زندگی کنم که آن‌ها می‌کنند. شما فکر می‌کنید که سعادت برای همه یکسان است. چه فکر احمقانه‌ئی. این انگ سعادت شما فقط برای خیالپردازان خوب است. شما این انگ غریب سعادت را فضیلت و فلسفه می‌دانید. ولی فضیلت و فلسفه برای همه مناسب نیست. برخی آن را دوست دارند، برخی ندارند. اگر همه جهان خوب و فلسفی بود جای بسیار تیره و تاریکی می‌بود. پس زنده باد فلسفه. اما زیست خوب هم زنده باد. نیکوترین چیزها نوشیدن، و خوردن و دوست داشتن زنان است و بستری نیکو برای خفتن. الباقی همه اباطیل است.

گندورسه ریاضیدان، فیلسوف و انقلابی فرانسه (از ۱۷۴۳ تا ۱۷۹۴)

نتیجه کار من این خواهد بود که از طریق استدلال و حقایق نشان دهم که کمال یابی نیروهای انسان را حدی نیست؛ که پیشرفت این کمال‌طلبی را، از این پس هیچ نیروئی نمی‌تواند متوقف کند و مادام که زمین دوام یابد [این کمال‌طلبی] ادامه خواهد یافت. بی‌شک راه پیشرفت همواره متغیر است اما هرگز به‌عقب باز نخواهد گشت.

مجموعه تاریخ برای نوجوانان

منتشر شده است:

منتشر می شود:

- | | |
|------------------------------|-------------------------------|
| ۱۹ انقلاب صنعتی | ۱ داروین |
| ۲۰ محمد(ص) و امپراتوری عرب | ۲ مائوتسه - تونگ |
| ۲۱ انقلاب مکزیک | ۳ انقلاب چین |
| ۲۲ انقلاب روسیه | ۴ لئوناردو داوینچی |
| ۲۳ استالین | ۵ انقلاب فرانسه |
| ۲۴ هیتلر | ۶ بولیوار |
| ۲۵ ناپلئون | ۷ گاندی |
| ۲۶ مادام کوری و اینشتین | ۸ تجارت برده |
| ۲۷ بمب اتم | ۹ ابن سینا |
| ۲۸ آمریکای باستان | ۱۰ انقلاب علمی |
| ۲۹ اقتصاد جهانی | ۱۱ نیه رره و نکرومه |
| ۳۰ امپریالیسم | ۱۲ انقلاب در ارتباطات |
| ۳۱ اکبرشاه و امپراطوری مغول | ۱۳ آدام اسمیت، مالتوس و مارکس |
| ۳۲ چنگیزخان و امپراطوری مغول | ۱۴ انسان و دین |
| ۳۳ بیسمارک | ۱۵ ناسیونالیسم |
| ۳۴ دو جنگ جهانی | ۱۶ انقلاب آمریکا |
| ۳۵ جنگ سرد | ۱۷ روشنگری |
| ۳۶ سلامتی و بهداشت | |

ویژه نوجوانان منتشر شده است:

انسان اولیه (ویژه نوجوانان)

آن مک کورد: ترجمه م. ت. صابری

چنین است دیکتاتوری (ویژه کودکان)

ل. ف. سانتاماریا و دیبوس خوس

